

امکان سنجی حبس محارب در زمان تبعید از منظر فقه و حقوق^۱

علمی - پژوهشی

محمد مهدی برغی *

حمیدرضا استکی اورگانی **

چکیده

محاربه یکی از جرایم حدی پیش‌بینی شده در قانون مجازات اسلامی است. در مواردی که قاضی مجازات نفی بلد را برای مرتکب جرم محاربه تعیین نماید، قانون‌گذار این اختیار را داده است که به منظور جلوگیری از معاشرت و رفت و آمد مرتکب با دیگران، در مرحله‌ی اجرای حکم نسبت به حبس مرتکب در تبعید اقدام شود. پرسشی که مطرح می‌شود آن است که این مجوز بر کدام مبنای شرعی استوار است؟ پژوهش حاضر با روش تحلیل متن و با بهره‌گیری از مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی، در صدد پاسخ به این مسأله است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد عبارت (ینفوا من الارض) در آیه‌ی ۳۳ سوره مائده که مبنای شرعی مجازات مرتکب محاربه می‌باشد، به معنای تبعید محارب از شهری که در آن مرتکب جرم شده به شهری دیگر است. این معنا از مسلمات فقه شیعه است و از زمره موضوعاتی است که از پشتوانه‌ی روایات صحیح و اجماع فقها برخوردار است. با این وجود در مواردی که امکان جلوگیری از مراوده و معاشرت محکوم به تبعید وجود ندارد، می‌توان به منظور حفظ نظم و امنیت جامعه و بر مبنای حکم حکومتی، مجازات تبعید را به حبس در تبعید تبدیل نمود.

کلید واژه‌ها: محاربه، فقه، تبعید، حبس، حکم حکومتی

۱- تاریخ وصول: (۱۴۰۲/۰۴/۰۳) تاریخ پذیرش: (۱۴۰۳/۰۱/۱۸)

* دانشیار، گروه حقوق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه میبد، میبد، ایران (نویسنده مسئول)
barghi@meybod.ac.ir

** کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، گروه حقوق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه میبد، میبد، ایران hamidrezaesteki.v@gmail.com

۱- مقدمه

حدّ که جمع آن حدود و مصدرش حدّ است، در لغت به معنای مرز و فاصله میان دو چیز، تیزی چیزی، شدّت و خشم، مجازات و عقوبت آمده (میرزایی، رضوان‌طلب، ۱۴۰۲، ۲۴۸) و در اصطلاح عبارت از «عقوبتی است که شارع مقدّس مقدار آن را معین کرده است» (فاضل مقداد، بی‌تا، ۸۵۰/۲). قانون‌گذار در ماده‌ی ۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در تعریف حد چنین آورده که: «حد مجازاتی است که موجب، نوع، میزان و کیفیت اجرای آن در شرع مقدّس تعیین شده است.»

یکی از جرایم مستوجب حد، محاربه است. قانون‌گذار در ماده‌ی ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در تعریف این جرم بیان داشته است: «محاربه عبارت از کشیدن سلاح به قصد جان، مال یا ناموس مردم یا ارباب آنها است، به‌نحوی که موجب ناامنی در محیط گردد...». ماده‌ی ۲۸۲ قانون مجازات اسلامی حد محاربه را یکی از چهار مجازات «الف- اعدام، ب- صلب، پ- قطع دست راست و پای چپ، ت- نفی بلد» عنوان و انتخاب هریک از مجازات‌های چهارگانه‌ی مذکور در این ماده برای مرتکب را به اختیار قاضی واگذار نموده است.

در صورتی که قاضی از بین مجازات‌های چهارگانه‌ی مذکور، مجازات نفی بلد را برای مرتکب تعیین نماید، بایستی مقررات ماده‌ی ۲۸۵ قانون مجازات اسلامی رعایت گردد. به موجب این ماده: «در نفی بلد، محارب باید تحت مراقبت قرار گیرد و با دیگران معاشرت، مراوده و رفت و آمد نداشته باشد». این مسأله منجر به آن شده است که قضات محاکم انقلاب به عنوان مرجع صالح جهت رسیدگی به جرم محاربه، بعضاً در مواردی که نسبت به تعیین مجازات نفی بلد برای مرتکب این جرم اقدام می‌نمایند، به منظور رعایت مفاد ماده‌ی ۲۸۵ شخص محارب را به حبس در تبعید محکوم نمایند. تا پیش از تصویب «آیین‌نامه‌ی نحوه‌ی اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص نفس و عضو و جرح، دیات، شلاق، تبعید، نفی بلد، اقامت اجباری و منع از اقامت در محل یا محل‌های معین مصوب ۱۳۹۸/۰۳/۲۷ رئیس قوه قضاییه» هیچ مستند قانونی برای صدور چنین احکامی وجود

نداشت^۱ و قضات صرفاً براساس فتوای مقام رهبری اقدام به صدور حکم حبس در تبعید می‌کردند.^۲

بعد از تصویب آیین‌نامه‌ی فوق‌الاشعار و به موجب ماده‌ی ۱۴۳ آن چنین مقرر گردید که: «چنان‌چه امکان جلوگیری از مراد و معاشرت محکوم با دیگران نباشد، قاضی اجرای احکام کیفری مراتب را جهت اتخاذ تصمیم به دادگاه منعکس می‌نماید تا در اجرای حکم حکومتی مقام معظم رهبری (حبس در تبعید) تصمیم مقتضی اتخاذ کند». چنان که ملاحظه می‌شود آیین‌نامه فقط در مرحله‌ی اجرای حکم امکان نگهداری شخص محکوم به تبعید در حبس را پیش‌بینی نموده است. بدین معنا که محاکم بدو بایستی نسبت به صدور حکم به نفی بلد اقدام نمایند و سپس در مرحله‌ی اجرای حکم، چنان‌چه امکان رعایت مفاد ماده‌ی ۲۸۵ قانون مجازات اسلامی یعنی جلوگیری از مراد و معاشرت محکوم با دیگران وجود نداشت، با اعلام قاضی اجرای احکام کیفری، دادگاه صادرکننده‌ی حکم می‌تواند نسبت به صدور تصمیم مقتضی راجع به نگهداری شخص در حبس در زمان تبعید اقدام نماید. با این وجود و به رغم آن که با تصویب این آیین‌نامه، سازوکار اجرای حبس در تبعید پیش‌بینی و مقرر گردید اما همچنان برخی از شعب محاکم انقلاب در احکام بدوی به سیاق سابق راساً اقدام به صدور حکم حبس در تبعید می‌نمایند.^۳

با این توصیف پژوهش حاضر بر آن است که به این پرسش‌ها پاسخ دهد که نفی بلد در روایات و لسان فقها و مفسران در چه معانی به کار رفته است؟ مراد قانون‌گذار از نفی بلد به عنوان مجازات

۱- لازم به ذکر است اداری کل حقوقی قوه قضاییه در نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۹۴۱۳ - ۱۳۸۴/۱۲/۲۷ در این باره اعلام داشته: «یکی از مجازات‌های محارب، نفی بلد است که با عنایت به شرایط شرعی نفی بلد، صدور حکم به تبعید در زندان یا حبس در تبعید خلاف قانون شناخته نشده است. لذا نظر به این که محکوم به نفی بلد حق حشرونشر و مراد و با کسی را ندارد تمام مدت محکومیت را باید در زندان به سر برد». با این وجود باید توجه داشته باشیم که نظریات مشورتی این اداره جنبه‌ی الزام‌آور نداشته و برای محاکم لازم‌الاتباع نیست.

۲- از جمله‌ی این آرا می‌توان به دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۲۰۹۹۷۰۹۱۰۵۰۰۰۵ - ۱۳۹۲/۰۱/۲۰ صادره از شعبه‌ی سی و دوم دیوان عالی کشور اشاره کرد که در قسمتی از آن چنین آمده است: «... در مورد متهم ردیف دوم که دادگاه به استناد بند ۴ ماده‌ی ۱۹۰ مورد اشاره تعیین کیفر کرده است، کیفر اصلی مقرر در آن بند نفی بلد است که به جهت عدم امکان عدم مراد و معامله و معاشرت با دیگران طبق فتوای مقام معظم رهبری عنوان نفی بلد را باید در زندان مورد حکم قرار داد...» (پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۴، ۱۴۰).

۳- به عنوان نمونه در سال ۱۴۰۱ شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب شهرستان اهواز متهم ردیف اول پرونده را به اتهام مباشرت در محاربه از طریق راهزنی مسلحانه به نفی بلد از طریق تحمل حبس در تبعید به مدت ۳۵ سال محکوم کرد و در سال ۱۴۰۲ شعبه‌ی ۳۹ دیوان عالی کشور رای مذکور را ابرام نمود (به نقل از سایت خبری دادگستری کل استان خوزستان).

محاربه کدامیک از این معانی می‌باشد؟ تبدیل مجازات نفی بلد به حبس در تبعید در مرحله‌ی اجرای حکم توسط دادگاه بر کدام مبانی فقهی استوار است؟ در جهت پاسخ به این سؤالات ابتدا به مفهوم شناسی نفی بلد پرداخته و دیدگاه فقها و مفسران شیعه و سنی را در این رابطه بررسی خواهیم کرد. سپس در صدد تبیین این موضوع برخواهیم آمد که آیین‌نامه‌ی مصوب سال ۱۳۹۸ رئیس قوه قضائیه بر اساس کدام مبانی فقهی، حبس مرتکب جرم محاربه در زمان تبعید وی را پیش‌بینی نموده است. پژوهش پیش‌رو توصیفی-تحلیلی بوده و گردآوری اطلاعات در آن به روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است.

بررسی سوابق و مرور ادبیات این پژوهش نشان می‌دهد که آقای نجم الدین طبسی در قسمتی از کتاب خود با عنوان «حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام» به موضوع حبس محارب پرداخته است. ایشان در کتاب خود ضمن بررسی نظر بعضی از فقهای شیعه و نیز آرای دیگر مذاهب، به این نتیجه رسیده است که برخی از فقهاء نفی در آیه‌ی شریفه ۳۳ سوره مائده را به زندان تفسیر کرده و برخی دیگر منظور از نفی را تبعید دانسته‌اند. با این وجود باید توجه داشته باشیم که تفسیر نفی به زندان یا تبعید صرفاً دو نظر مشهورتر در بین آرای فقها می‌باشد و نظرات دیگری نیز در خصوص تفسیر عبارت (ینفوا من الارض) در آیه‌ی ۳۳ سوره مائده وجود دارد که در مقاله‌ی پیش‌رو به آن‌ها اشاره خواهد شد. همچنین محمد حسین شاکر اشتیجه و حمید روستایی صدرآبادی در مقاله‌ای با عنوان «کاوشی در شیوه‌ی اجرای مجازات‌های محارب و همسان‌سازی چگونگی انتخاب مجازات ترتیبی با تخییری» که در سال ۱۴۰۰ در مجله‌ی پژوهش‌های فقهی به چاپ رسیده است، به بررسی راه‌حل رفع تعارض میان دو دسته ادله‌ی تخییری و ترتیبی بودن اجرای مجازات پرداخته و در خلال بررسی شیوه‌ی اجرای هریک از مجازات‌ها، به ابهامات و فروعات مربوط به آن پاسخ داده‌اند. تفاوت این پژوهش با مقاله‌ی حاضر در آن است که موضوع مقاله‌ی حاضر صرفاً یکی از مجازات‌های جرم محاربه یعنی نفی بلد است و در آن مبانی فقهی چگونگی اجرای مجازات نفی بلد مورد بررسی قرار گرفته است. در حالی که عمده‌ی مباحث مقاله‌ی مورد اشاره مربوط به ترتیبی بودن یا تخییری بودن مجازات‌های پیش‌بینی شده برای مرتکب محاربه است که خارج از موضوع پژوهش پیش‌رو است. همچنین در مقاله‌ای با عنوان «بررسی جرم محاربه از منظر فقه امامیه و مذاهب اربعه» نوشته‌ی علی اکبر فرحزادی و همکاران که در مجله‌ی حقوق جزا و سیاست جنایی در سال ۱۳۹۱ به چاپ رسیده

است، نگارندگان ضمن بررسی نظریات متعددی که میان فقها در خصوص شرایط تحقق جرم محاربه وجود دارد، به این نتیجه رسیده‌اند که مشهور فقهای امامیه در تعریف محاربه به شرط کشیدن سلاح برای ترساندن مردم اکتفاء نموده و عواملی مثل ارتکاب آن در شب یا روز، اقدام به آن در شهر یا خارج از شهر و بردن اموال مردم را در تحقق محاربه مؤثر نمی‌دانند. در حالی که از دیدگاه فقهای اهل سنت، محاربه به معنای سلب امنیت عمومی از طریق تشهیر سلاح و راهزنی است. لذا بنا بر نظر بیشتر علمای اهل سنت، دستبرد به اموال مردم شرط تحقق محاربه می‌باشد. چنان که ملاحظه می‌کنیم نگارندگان در این مقاله اساساً به موضوع مجازات‌های محارب نپرداخته‌اند و صرفاً شرایط تحقق جرم محاربه را مورد بررسی قرار داده‌اند. این در حالی است که در پژوهش حاضر یکی از مجازات‌های جرم محاربه یعنی نفی بلد به صورت خاص مورد مطالعه قرار گرفته است. لازم به ذکر است در هیچ‌کدام از پژوهش‌های مذکور در فوق و نیز سایر پژوهش‌های مشابهی که در خصوص جرم محاربه انجام گرفته است، مبانی فقهی مربوط به چگونگی اجرای مجازات نفی بلد در «آیین‌نامه‌ی نحوه‌ی اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص نفس و عضو و جرح، دیات، شلاق، تبعید، نفی بلد، اقامت اجباری و منع از اقامت در محل یا محل‌های معین مصوب ۱۳۹۸/۰۳/۲۷ رئیس قوه قضاییه» مورد بررسی قرار نگرفته است که در پژوهش حاضر به آن پرداخته خواهد شد.

۲- مفهوم‌شناسی نفی بلد

مبنای شرعی تعیین مجازات نفی بلد برای مرتکب محاربه، آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی مبارکه‌ی مائده است. در این آیه چنین آمده است: «کیفر آنان که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در زمین به فساد و تباهی می‌کوشند فقط این است که کشته شوند یا به دارشان آویزند یا دست راست و پای چپشان بریده شود یا از وطن خود تبعیدشان کنند. این برای آنان رسوایی و خواری در دنیاست و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است».^۱

اختلاف در تفسیر عبارت (يُنْفَوْنَ مِنَ الْأَرْضِ) سبب شده که دیدگاه‌های مختلفی در بیان مفهوم نفی بلد بیان شود که ذیلاً به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۱- «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْنَ مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

۳- نفی بلد به معنای تبعید

۳-۱- دیدگاه مفسران

دیدگاه غالب مفسران قرآن این است که عبارت (يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ) در آیه ۳۳ سوره ی مائده به معنای تبعید کردن است. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آیه چنین آورده: «و مراد از نفی در جمله (أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ) طردکردن و غایب کردن مجرم است که در سنت تفسیر شده به خارج کردن او از وطنش به شهری دیگر» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵/۵۳۴). علامه طبرسی (ره) در تفسیر مجمع‌البیان چنین آورده که: «أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ در این باره اقوالی است. اصحاب امامی ما معتقدند که باید آن‌ها را از بلدی به بلدی بفرستند تا توبه کنند و بازگردند. ابن عباس، حسن، سدی سعید بن جبیر و... نیز چنین گفته‌اند. شافعی نیز بر همین عقیده است. اصحاب ما گویند: باید آن‌ها را از رفتن به بلاد شرک مانع شد و مشرکان را نیز باید از راه دادن ایشان به سرزمین خود، مانع شد تا توبه کنند» (طبرسی، بی‌تا، ۱۹/۷).

ابوالفتوح رازی در «روض‌الجنان و روح‌الجنان» چنین آورده که: «و مذهب ما آن است که او را از بلاد اسلام برانند به هر شهر که شود. بنویسند با اهل آن شهر تا او را مقام نکنند و برانندش تا آن- که که توبه کنند و این قول عبد الله عباس است» (رازی، ۱۴۰۸، ۶/۳۵۷).

برخی از مفسران بزرگ اهل سنت نیز در این زمینه همگام با مفسران شیعه این عبارت را به تبعید تفسیر و معنا کرده‌اند. جصاص از مفسرین بزرگ حنفی در قرن چهارم (يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ) را به معنای نفی از سرزمینی به سرزمینی دیگر غیر از دارالحرب تفسیر کرده است (جصاص، ۱۴۰۵، ۴/۵۹). ثعلبی در «الکشف و البیان» (يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ) را به معنای نفی از سرزمینی به سرزمین دیگر تفسیر کرده و آن را به سعید ابن جبیر، عمر ابن عبدالعزیز و شافعی نسبت داده است (ثعلبی، ۱۴۲۲، ۴/۵۶). بیضاوی (يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ) را به معنای تبعید از سرزمینی به سرزمین دیگر تفسیر کرده است (بیضاوی، ۱۴۱۸، ۲/۱۲۵). قرطبی نیز (يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ) را به معنای تبعید از سرزمینی به سرزمین دیگر تفسیر و این قول را به ابن عباس، انس ابن مالک، مالک ابن انس، سدی، سعید ابن جبیر و شافعی نسبت داده است (قرطبی، ۱۳۶۴، ۶/۱۵۲).

۳-۲- دیدگاه فقها

صاحب جواهر (ره) نفی بلد را به تبعید از شهری به شهری دیگر معنا و آن را قول مشهور دانسته و چنین گفته که: «مشهور بین فقهای ما است بلکه چنانچه ادعا کرده‌اند اجماع در مسئله وجود دارد که مراد از نفی بلد و تبعید عبارت است از اینکه محارب از شهر خویش تبعید گردد و به شهری که به آنجا فرستاده می‌شود نامه می‌نگارند که با او هم‌نشینی نکرده و با او غذا نخورند و آب ننوشند و اینکه با او خریدوفروش نکنند» (نجفی، ۱۴۰۴، ۵۹۲/۴۱).

شهید ثانی (ره) در «مسالك» چنین آورده که: «مراد از نفی معنای ظاهری آن یعنی بیرون کردن او از شهر خودش به شهر دیگری است... منظور از تعبیر (نفی من الارض) نیز همین است؛ زیرا از تمام زمین بیرون نمی‌شود؛ ولی چون در جایی قرار و سکون نمی‌یابد مانند بیرون رفتن از تمام زمین است» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۸/۱۵).

شیخ طوسی (ره) در کتاب «نهایه» نفی را به معنای تبعید گرفته و چنین گفته که: «محارب کسی است که سلاح می‌کشد و متهم است، در شهر باشد یا غیر شهر، در سرزمین شرک باشد یا در سرزمین اسلام، شب باشد یا روز، پس هرگاه چنین کرد محارب است. لازم است اگر کشت و مال نگرفت درهرحال کشته شود و اولیای مقتول نمی‌توانند او را ببخشند. اگر بخشیدند بر امام واجب است او را بکشد؛ زیرا محارب است. اگر، هم کشت و هم مال گرفت، واجب است اوّل مال را بازگرداند سپس دستش برای دزدی قطع و بعد کشته و مصلوب می‌شود. اگر مال گرفت و نکشت و زخمی نکرد، دستش قطع و بعد، از آن سرزمین تبعید می‌شود. اگر زخمی کرد و مال نگرفت و کسی را نکشت، واجب است قصاص شود. سپس از سرزمینی که در آن مرتکب جرم شده است، تبعید شود و همچنین اگر زخمی نکرده و مال نگرفته لازم است از آن محل، تبعید شود و سپس به اهل آن شهر نوشته شود که این شخص محارب تبعیدی است. با او هم غذا نشوید، با او خریدوفروش و نشست‌وبرخاست نکنید. اگر به جایی دیگر رفت با آنجا نیز مکاتبه می‌شود. این رفتار ادامه می‌یابد تا توبه کند. اگر تصمیم گرفت به سرزمین شرک برود، جلوی او گرفته می‌شود و اگر اهل آنجا به او اجازه‌ی ورود دادند با آن‌ها مبارزه می‌شود» (طوسی، ۱۴۰۰، ۷۲۰).

محقق حلی (ره) در «نکت‌النهایه» بیان کرده که چنانچه محارب جرحی به کسی وارد نکرده و مالی از کسی اخذ نکرده واجب است از آن شهری که در آن مرتکب محاربه شده به سرزمینی دیگر تبعید شود. سپس به مردمان آن سرزمین نوشته می‌شود که با او نخورید، نیاشامید، معامله و نشست و برخاست نکنید و چنانچه به شهری دیگر نقل مکان کند به مردمان آن شهر مثل این نامه نوشته می‌شود و چنین وضعیتی استمرار پیدا می‌کند تا توبه کند (حلی، ۱۴۱۲، ۳/۳۳۴).

از میان فقهای اهل سنت محمد ادریس شافعی پیشوای شافعیان نفی را در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی مائده به معنای تبعید دانسته است (آلوسی، ۱۴۱۵، ۳/۲۹۰؛ ابو مالک، ۲۰۰۳، ۴/۱۴۹) و سید سابق در «فقه السنه» ضمن تشریح دیدگاه جمهور فقهای اهل سنت راجع به محاربه و نحوه‌ی تعیین مجازات برای محارب، دیدگاه آن‌ها را راجع به نفی این گونه بیان کرده که محاربین از سرزمینی که در آن فساد کرده‌اند به سرزمینی دیگر از بلاد اسلامی اخراج می‌شوند (سید سابق، ۱۳۹۷، ۲/۴۷۶).

۳-۳- روایات

در رابطه با تفسیر نفی بلد به تبعید دو روایت وجود دارد که ذیلاً به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱- «جمیل ابن دراج گوید از امام صادق علیه السلام درباره‌ی آیه «کیفر آنان که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در زمین به فساد و تباهی می‌کوشند، فقط این است که کشته شوند، یا به دارشان آویزند، یا دست راست و پای چپشان بریده شود...» پرسیدم، گفتم کدام یک از این چهار حدی که خداوند متعال نام برده بر محاربان اجرا می‌شود؟ فرمودند انتخاب آن برعهده‌ی امام است. اگر بخواهد دست و پای آنان را قطع می‌کند و اگر بخواهد به دار می‌آویزد و اگر بخواهد تبعید می‌کند و اگر بخواهد می‌کشد. گفتم به کجا تبعید می‌کند؟ فرمودند از یک شهر به شهر دیگر و فرمودند همانا حضرت علی علیه السلام دو نفر محارب را از کوفه به بصره تبعید نمود» (کلینی، ۱۴۰۷، ۷/۲۴۵ - ۲۴۶؛ طوسی، ۱۳۹۰، ۴/۲۵۶ - ۲۵۷).

در ارزیابی سند این روایت باید به موارد زیر توجه داشته باشیم:

الف: اولین راوی در سلسله‌ی سند روایت «علی بن ابراهیم بن هاشم» ملقب به «القمی» و مکنی به «ابوالحسن» است که نجاشی و علامه حلی هر دو با تعبیر «ثقه فی الحدیث ثبت معتمد

صحیح المذهب» (نجاشی، ۱۳۶۵، ۲۶۰؛ حلی، ۱۴۰۲، ۱۰۰) او را توثیق کرده‌اند.

ب: راوی بعدی «ابراهیم بن هاشم القمی» ملقب به «القمی» و مکنی به «ابواسحاق» است. وی اولین کسی است که حدیث کوفیون را در قم نشر داد (نجاشی، ۱۳۶۵، ۱۶). علامه مجلسی (ره) در «الوجیزه فی الرجال» روایات او را حسن اما در مرتبه صحیح می‌داند (مجلسی، ۱۴۲۰، ۱۶) و علامه حلی (ره) در مورد او گفته: «من هیچ یک از اصحاب را نیافتم که او را قَدْح کرده باشد» (حلی، ۱۴۰۲، ۵). مامقانی در «تنقیح المقال فی علم الرجال» از قول شیخ بهایی (ره) نقل کرده که: «من شنیدم پدرم می‌گفت من شرم از آن دارم که حدیث ابراهیم ابن هاشم را صحیح ندانم» (مامقانی، ۱۴۳۱، ۸۵/۵).

ج: راوی بعدی در سلسله‌ی سند روایت «محمد بن ابی عمیر زیاد» ملقب به «الأزدی» است که هم نزد شیعه و هم عامه مورد وثوق بوده و علمای علم رجال از او با تعبیری مثل «وثق الناس» یاد کرده‌اند. بصری در «فائق المقال فی الحدیث و الرجال» چنین آورده که: «محمد بن ابی عمیر زیاد بن عیسی ازدی موثق‌ترین انسان‌ها نزد شیعه و سنی است، جلیل‌القدر، دارای منزلت بالا و رفیع، عابد، با ورع و زاهد که علمای ما به اتفاق بر صحت روایاتی که به طریق صحیح از او نقل شده حکم می‌کنند و به فقاہتش اقرار دارند» (بصری، ۱۴۲۲، ۱۴۳) و شیخ حر عاملی در الرجال چنین آورده که: «جلیل‌القدر است و دارای جایگاه رفیع نزد شیعه و سنی است» (حر عاملی، ۱۴۲۷، ۲۰۶).

د: آخرین راوی در سلسله‌ی سند روایت «جمیل بن دراج» ملقب به «النخعی و کوفی» از مشهورترین و موثق‌ترین راویان شیعه است که تمامی علمای علم رجال او را توثیق کرده‌اند و در این زمینه صرفاً به بیان کُشی در «اختیار معرفة الرجال» اکتفا می‌کنیم: «علمای ما به اتفاق بر صحت روایاتی که به طریق صحیح از فقهای ذیل نقل شده حکم می‌کنند و سخنان آنان را تصدیق و به فقاہتشان اقرار دارند این گروه غیر از شش نفری هستند که نام بردیم. این‌ها نیز شش نفرند: جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عثمان، حماد بن عیسی و ابان بن عثمان و گفته‌اند به گمان ابواسحاق فقیه که همان ثعلبه بن میمون است، فقیه‌ترین این شش نفر جمیل بن دراج است» (کُشی، بی‌تا، ۳۷۵).

۲- «عبدالله بن اسحاق مدائنی گوید: از امام رضا (علیه السلام) درباره‌ی آیه: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ

يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ پرسیدند: «چه کاری را انجام دهد، مستوجب یکی از این چهار کیفر خواهد شد؟» فرمود: «اگر با خدا و رسول خدا ستیز نماید و در زمین فساد به پا کند و کشتار نماید، در ازای آن کشته می‌شود و اگر بکشد و اموال مردمان را بگیرد، کشته می‌شود و دار زده می‌شود، و اگر مال کسی را بگیرد و کسی را نکشد، دست و پایش از خلاف قطع می‌شود و اگر شمشیرش را تیز کند و با خدا و رسول خدا به ستیز برخیزد و در زمین فساد انگیزد و کسی را نکشد و مالی از کسی نستاند، از آن سرزمین تبعید می‌گردد». گفتیم: «چگونه از سرزمین تبعید می‌گردد و حدّ تبعید وی چیست؟» فرمود: «از سرزمینی که در آن جنایت نموده به سرزمینی دیگر تبعید می‌شود و به اهل آن شهر دوّم می‌نویسند که وی تبعیدی است؛ پس با او نشست و برخاست، خرید و فروش، و ازدواج نکنید و با او غذا نخورید و نوشید و این کار را به مدّت یک سال ادامه می‌دهند و اگر از آن سرزمین به جای دیگری رفت، به اهل آن سرزمین نیز همانند این را می‌نویسند تا یکسال به پایان رسد». گفتیم: «و اگر به‌سوی سرزمین شرک رفت تا بدان پای نهد؟» فرمود: «و اگر به سمت سرزمین شرک رود تا بدان وارد شود، اهل آن به جنگ گرفته شوند» (کلینی، ۱۴۰۷، ۲۴۶/۷ - ۲۴۷).

در ارزیابی سند این روایت باید به موارد زیر توجه داشته باشیم:

الف: اولین راوی در سلسله‌ی سند روایت «علی بن ابراهیم بن هاشم» ملقب به «القمی» و مکنی به «ابوالحسن» است که اوصاف او در ارزیابی سند روایت قبلی گذشت.

ب: راوی بعدی «ابراهیم بن هاشم القمی» ملقب به «القمی» و مکنی به «ابواسحاق» است که اوصاف وی نیز در بررسی سند روایت قبلی آمده است.

ج: راوی بعدی در سلسله‌ی سند حدیث «عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ» است که نام کامل او عمرو بن عثمان الثقفی الخزازی است و نجاشی در رجال او را ثقة دانسته و پیرامون وی چنین آورده که صرفاً روایات صحیح را نقل کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ۲۸۷). علامه حلی نیز در توصیف وی چنین آورده که: «کان عمرو بن عثمان نقی الحدیث صحیح الحکایات» (حلی، ۱۴۰۲، ۱۲۱).

د: راوی بعدی در سلسله‌ی سند روایت «عبدالله بن اسحاق المدائنی» است که جرح و تعدیل او در کتب رجالی وارد نشده و اطلاعات خاصی از این فرد در دسترس نیست و مجهول است (مرتضی، ۱۴۲۶، ۶۶۳/۱) به جز این که تصریح شده از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام بوده است (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۴، ۱۷۷/۵). هرچند عبدالله بن اسحاق مدائنی فردی مجهول است، اما مجهول بودن چنین فردی خللی به صحت روایت وارد نمی‌کند، زیرا همان‌گونه که بیان شد در توصیف راوی قبل از «عبدالله بن اسحاق مدائنی» یعنی «عمرو بن عثمان الثقفی الخزاز»، نجاشی و علامه حلی عبارت «کان عمرو بن عثمان نقی الحدیث صحیح الحکایات» را به کار برده‌اند.

این عبارت در برابر اصطلاح «يعرف و ينکر» به کار برده می‌شود. «يعرف و ينکر» توسط علمای علم رجال برای راوی به کار برده می‌شود که روایات او برخلاف اصول بوده و قابلیت استناد ندارند. اما «نقی الحدیث صحیح الحکایات» وصف راوی است که روایات او پاک و تمیز بوده یعنی در روایات او غلو و انحراف نیست. البته نهایت چیزی که از کلام نجاشی و علامه حلی برداشت می‌شود این است که «عمرو بن عثمان» اهتمام داشته که روایت‌های مورد اعتماد و صحیح را نقل کند. لذا این عبارت دلیل بر صحیح بودن این روایت است و دلالتی بر ثقه بودن «عبدالله بن اسحاق مدائنی» ندارد. بنابراین می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که با توجه به «نقی الحدیث صحیح الحکایات» بودن عمرو بن عثمان، این روایت صحیح و قابل اعتماد است. (نجاشی، ۱۳۶۵، ۲۸۷؛ حلی، ۱۴۰۲، ۱۲۱)

علاوه بر این، اعتماد بزرگان علم حدیث و فقه از جمله شیخ کلینی (کافی، ۱۴۰۷، ۲۴۶/۷ - ۲۴۷)، شیخ حرعاملی (وسائل الشیعه، ۱۴۰۹، ۳۱۶/۲۸)، صاحب جواهر (جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۱۴۰۱، ۵۹۲/۴۱) و... که خود علاوه بر تبحر و صاحب‌نظر بودن در علم فقه، از برجسته‌ترین محدثین شیعه نیز هستند به این روایت و نقل آن در کتب روایی و فقهی گواهی دیگر است بر قابل اعتماد بودن این روایت، زیرا چنانچه غیر از این بود، قطعاً علما این روایت را مبنای دیدگاه خود در تعیین معنای (ینفوا من الارض) قرار نمی‌دادند.

۴- نفی بلد به معنای تبعید توأم با حبس

۴-۱- دیدگاه مفسران

در میان مفسران، طبری که از زمره برجسته‌ترین مفسران اهل سنت است عقیده دارد که مقصود از (ینفوا من الارض) این است که شخص محارب از شهر محل جنایت به شهر دیگر تبعید و در آن محبوس گردد (طبری، ۱۴۱۲، ۱۴۱/۶).

از میان مفسران شیعه، در بررسی‌های صورت گرفته کسی که قائل به این دیدگاه باشد یافت نشد.

۴-۲- دیدگاه فقها

از میان فقهای اهل سنت مالک ابن انس که پیشوای مالکیان است نفی را به این صورت معنا کرده که محارب را به شهری دیگری تبعید، سپس در آن‌جا حبس کنیم تا توبه کند (سید سابق، ۱۳۹۷، ۴۷۶/۲).

از یکی از عبارات شیخ طوسی (ره) در کتاب «مبسوط» نیز تعبیری شبیه تعبیر فوق برداشت می‌شود. شیخ طوسی (ره) چنین بیان کرده که: «حکم محارب این است که اگر امام به او دست یافت تعزیرش کند و تعزیر این است که از شهر خودش تبعید شود و در جای دیگر حبس شود. در میان اهل سنت هم کسانی هستند که می‌گویند در غیر شهر خودش حبس می‌شود و این مذهب ماست جز اینکه اصحاب ما روایت کرده‌اند که محارب در شهر خودش نباید بماند» (طوسی، ۱۳۸۷، ۴۷/۸ - ۴۸).

البته این تعبیر شیخ طوسی (ره) با قول مشهور و اجماعی فقها و مفسران شیعه در این خصوص که (ینفوا من الارض) را به معنای تبعید تفسیر و معنا کرده‌اند تعارض دارد. شاید این دیدگاه شیخ طوسی (ره) را باید حمل بر تقیه کنیم. به ویژه که از قول مکحول^۱ نقل شده که اولین کسی که حکم به حبس محارب داد و گفت محارب را حبس کنید تا بدانید که او توبه کرده است و او را از سرزمینی به سرزمین دیگر تبعید نکنید، عمر بن خطاب بود (دره، ۱۴۳۰، ۹۲/۳). از این روی و با توجه به این که فقهای برجسته شیعه از جمله شیخ طوسی (ره) در زمان خلافت عباسیان زندگی می‌کردند، بعضاً

۱- ابوعبدالله، مکحول بن ابی‌مسلم، شهزاد بن شاذل منسوب به بنی هذیل و از تابعین والامقام و از حافظان حدیث بود و در عصر خویش فقیه مردم شام به شمار می‌رفت (زرکلی، ۱۹۸۰، ۲۸۴/۷).

در فتاوی خود و در جهت مصالح مذهب تشیع از باب تقیه همگام با اهل سنت نظر داده‌اند. مؤید دیگر این دیدگاه این است که شیخ طوسی (ره) در کتاب «خلاف» نفی را به معنای تبعید تفسیر کرده و مدعی اجماع بر آن نیز شده است (طوسی، ۱۴۰۷، ۴۶۱/۵).

۴-۳- روایات

بررسی نگارنده در کتب روایی شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد روایتی که عبارت (او ینفوا من الارض) را به تبعید توأم با حبس تفسیر کرده باشد، وارد نشده است.

۵- نفی بلد به معنای حبس

۵-۱- دیدگاه مفسران

آلوسی از مفسرین اهل سنت در تفسیر آیه چنین آورده که: «مراد از نفی نزد ما حبس و زندان است و عرب نفی را در این معنا استعمال کرده است» (آلوسی، ۱۴۱۵، ۲۸۹/۳). طبرانی نیز در دیدگاهی مشابه چنین بیان کرده که: «این است و جز این نیست که حبس نفی نامیده شده؛ زیرا حبس مانعی است برای محبوسین برای تردد و تصرف در زمین و چنین چیزی به منزله‌ی نفی از روی زمین است» (طبرانی، ۲۰۰۸، ۳۸۸/۲).

از میان مفسران شیعه، در بررسی‌های صورت گرفته کسی که قائل به این دیدگاه باشد یافت نشد.

۵-۲- دیدگاه فقها

از بیان برخی از فقهای شیعه این گونه استنباط می‌شود که آن‌ها در کنار تعبیر (ینفوا من الارض) به تبعید محارب از شهری به شهر دیگر، حبس را نیز برای محارب در فرضی که کسی را نکشته و مالی اخذ نکرده محتمل دانسته‌اند. به بیان دیگر ایشان در چنین فرضی، حاکم را بین تبعید محارب از شهری به شهر دیگر یا حبس وی مخیر دانسته‌اند.

به عنوان نمونه ابن زهره در «غنیه» بر این عقیده است که چنانچه محارب کسی را به قتل نرسانده و مالی اخذ نکرده، حبس شده یا از شهری به شهر دیگر نفی می‌شود (ابن زهره، ۱۴۱۷، ۲۰۱).

۲۰۲). ابو صلاح حلبی نیز در مطلبی مشابه چنین بیان داشته که: «... و اگر قتلی نکرده و مالی نگرفته باشند آنان را از زمین با حبس یا از شهری به شهر دیگر فرستادن نفی می‌کنند تا ایمان بیاورند یا از آنان گذشت کند» (حلبی، ۱۴۰۳، ۲۵۲).

در رأس فقه‌های اهل سنت، ابوحنیفه پیشوای حنفیان بر این اعتقاد است که مراد از (أَوْ يُنْفَوُ مِنَ الْأَرْضِ) در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی مائده حبس کردن است (ابو مالک، ۲۰۰۳، ۱۴۹/۴). ابن عابدین از فقه‌های حنفی به تبع ابوحنیفه بر این عقیده است که «مشروعیت حبس کردن از دیدگاه قرآن به استناد آیه‌ی شریفه (أَوْ يُنْفَوُ مِنَ الْأَرْضِ) ثابت است و رسول خدا (ص) به دلیل اتهامی مردی را در مسجد زندانی کرد... و علی (ع) زندانی احداث کرد و آن را از بویا ساخت و نامش را «نافع» گذاشت، دزدها دیوار آن را سوراخ و فرار می‌کردند و سپس زندان دیگری از خاک و گل ساخت و آن را «مخیس» نامید؛ یعنی محل رام کردن و خوار نمودن» (ابن عابدین، ۱۴۱۲، ۳۷۶/۵ - ۳۷۷).

با این وجود باید توجه داشته باشیم که چنین تفسیری مورد نقد از جانب سایر فقها و مفسرین قرار گرفته است. سیدعبدالاعلی موسوی از فقها و مفسران برجسته‌ی معاصر چنین آورده که قول کسانی که نفی را به معنای حبس تفسیر کرده‌اند، هیچ‌گونه دلیلی ندارد: «نفی از زمین به معنای خارج کردن از سرزمینی به سرزمین دیگر است و علاوه بر این که عقاب و مجازات است، فرایندی اصلاحی و تربیتی (تادیبی) است و این که گفته شده نفی به معنی زندان است هیچ‌گونه دلیلی برای آن وجود ندارد» (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹، ۲۰۳/۱۱). محمد سید طنطاوی نیز که از علمای برجسته‌ی الازهر مصر بود در تفسیر خود، قول مفسرانی که نفی را به معنای حبس گرفته‌اند، تفسیری دور و غریب از معنای اصلی آن که همان تبعید است دانسته: «أَوْ يُنْفَوُ مِنَ الْأَرْضِ یعنی اخراج می‌شوند (محاربین) از سرزمینی که در آن جنایت کردند به سرزمینی دیگر تا (به این وسیله) جمع آن‌ها متفرق و پراکنده شود و نسبت به آن‌ها باید مراقبت صورت بگیرد و بر آن‌ها سختگیری شود. برخی نفی را به زندانی کردن در زندان‌ها تفسیر کرده‌اند زیرا به واسطه‌ی زندانی کردن، محاربین دور و جمع آن‌ها پراکنده می‌شود» (سید طنطاوی، ۱۹۹۷، ۱۳۱/۴).

۵-۳- روایات

روایتی که عیاشی ذیل آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی مائده نقل کرده گویای این است که امام علیه‌السلام

در پرسش راجع به کیفیت نفی بلد آن را به حبس تعبیر کرده است. این روایت به این صورت است که «احمد فضل خاقانی از آل زرین گوید: در جلواء و بر جاده‌ی کاروان‌رو از حجاج و غیر حجاج، راهزنان به رهگذران زدند و گریختند و این خبر به معتصم رسید و او به عامل خود در آن‌جا نوشت: این‌گونه راه را به تو سپرده‌ایم، در کنار گوش امیرمؤمنان راهزنی می‌کنند و آن‌گاه می‌گریزند؟ یا آن که در عقب ایشان می‌افتی و آنان را می‌یابی یا آن که می‌فرماییم تا هزار ضربه تازیانه بخوری و همان‌جا که راهزنی کرده‌اند به دار کشیده شوی. گوید پس در پی ایشان برآمد و بر آنان دست یافت و همگی را در سیطره‌ی خود گرفت و آن‌گاه به معتصم نامه‌ای نوشت و او فقها را گرد آورد، گوید: وی رأی ابی داوود را جاری دانست و آن‌گاه نظر دیگران درباره‌ی حکم مربوط به ایشان را جویا شد، حال آن که ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه‌السلام نیز حضور داشت، گفتند: حکم خداوند درباره‌ی ایشان پیش از این در آیه‌ی (إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) آمده است و امیرمؤمنان می‌تواند به هریک از این احکام حکم نماید. گوید وی رو به امام جواد علیه‌السلام نمود و گفت: نظر شما درباره‌ی پاسخ ایشان چیست؟ فرمودند: این فقها و قاضی سخنانی گفتند که امیرمؤمنان شنید و گفت: مرا از نظر خود آگاه ساز. فرمودند: در آن‌چه فتوا نموده‌اند راه نادرست رفتند و آن‌چه در این امر واجب است آن است که امیرمؤمنان به حال این راهزنان بنگرد و اگر ایشان رهگذران را تنها ترسانده باشند و کسی را نکشته یا مالی را سلب نکرده‌اند ایشان را حبس نماید و این معنی تبعید ایشان از سرزمین پس از ترساندن رهگذران باشد و اگر رهگذران را ترسانده و کسی را کشته‌اند به قتل ایشان دستور دهد و اگر رهگذران را ترسانده و کسی را کشته و مالی را دزدیده باشند، امیر فرماید: دست‌وپای ایشان را از خلاف قطع کرده و پس از آن به دارشان آویزند، وی به عامل خود نوشت که این حکم را در حق ایشان اجرا نماید» (عیاشی، ۱۳۸۰، ۳۱۴/۱ - ۳۱۵).

شیخ حر عاملی در «وسائل‌الشیعه» همین روایت را به نقل از تفسیر عیاشی ذکر کرده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۳۱۱/۲۸ - ۳۱۲).

با بررسی سند این روایت متوجه می‌شویم که مرسل است؛ به این معنا که روایت مستقیماً از امام معصوم علیه‌السلام نقل شده و فاقد سند است. حدیث مرسل طبق دیدگاه مشهور علمای حدیث از

زمره اقسام حدیث ضعیف محسوب می‌شود و حجیتی ندارد (مرعی، ۱۴۱۷، ۷۰ - ۷۱). نقطه‌ی مقابل این روایت ضعیف، روایت «جمیل بن دراج» است که این روایت نیز توسط عیاشی نقل شده است. در این روایت که پیشتر به بررسی آن پرداختیم، امام علیه السلام نفی را به معنی تبعید از سرزمینی به سرزمین دیگر تفسیر کرده است. لذا در تعارض روایت ضعیف «أحمد بن الفضل الخاقانی» با روایت صحیح «جمیل بن دراج» توجیه شرعی و علمی برای تمسک و مبنا قرار دادن روایت ضعیف وجود ندارد.

۶- نفی بلد به معنای انداختن در دریا

۶-۱- دیدگاه مفسران

تا جایی که نگارنده در کتب تفسیری شیعه و سنی تتبع کرد، هیچ‌کدام از مفسرین این دیدگاه را برگزیده بودند.

۶-۲- دیدگاه فقها

ابن سعید حلی در «الجامع للشرایع» نفی را این گونه معنا کرده که «معنی تبعید آن است که بنا بر قولی او را در دریا غرق می‌کنند یا او را حبس می‌کنند و بنا بر قولی از سرزمین اسلام بیرون می‌کنند تا توبه کند و به همه‌جا اعلام می‌کنند که او محارب تبعیدی است تا به او مسکن و مأوا ندهند و با او معامله نکنند و اگر عمل نکردند با آن‌ها مقاتله کنند» (ابن سعید حلی، ۱۴۰۵، ۲۴۱ - ۲۴۲).

در بین فقه‌های اهل سنت فقیه‌ی که چنین دیدگاهی را برگزیده باشد یافت نشد.

۶-۳- روایات

۱- در روایتی که عبدالله ابن طلحه از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده، چنین آمده: «از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی آیه‌ی محاربه پرسیدم که این نفی محاربه غیر از آن نفی است، فرمود این نفی محاربه است نه نفی از سرزمین. حاکم نسبت به جنایتی که مجرم انجام داده حکم می‌کند او را از شهر بیرون می‌کنند و به دریا می‌برند و در آن می‌اندازند. اگر نفی از سرزمین به سرزمین دیگر مانند تبعید از یک شهر به شهر دیگر باشد مساوی قطع و به دار آویختن و قطع دست و پاست؟ بلکه باید

حدی باشد که مناسب قطع دست و پا و به دار آویختن باشد» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۳۱۷/۲۸؛ کلینی، ۱۴۰۷، ۲۴۷/۷).

۲- روایت دوم از کتاب «من لا یحضره الفقیه» است. در این روایت چنین آمده: «و از امام صادق علیه السلام از قول خداوند عزّ و جلّ سؤال کردند که فرموده: همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در زمین فساد و تباهی کوشند جز این نباشد که آنها را بقتل رسانده یا بدار آویزند، و یا دست و پایشان بخلاف یک دیگر ببرند، یا آنان را تبعید و نفی بلد کنند. آن حضرت در پاسخ این چنین فرمود: اگر بکشد و نجنگد و مال نبرد او را بکشند، و هر گاه بجنگد و بکشد او را بکشند و بدار آویزند، و هر گاه بجنگد و مال بستاند و کس را نکشد، دست راست او را قطع کنند و پای چپش را، و اگر بجنگد و کسی را نکشد و مالی را نبرد او را نفی بلد کنند و سزاوار است که نوعی نفی بلد شود که شبیه دار آویختن و کشتن باشد، پای او را چیز سنگینی بندند و او را بدریا اندازند» (صدوق، ۱۴۱۳، ۶۷/۴ - ۶۸).

در بررسی سند این دو روایت باید توجه داشته باشیم که ضعف روایت اول به واسطه‌ی «عبدالله بن طلحه» که نام کامل او عمرو بن عبد الله بن طلحه النهدی است، می‌باشد. زیرا این راوی مجهول است و هیچ ذکری در کتب رجالی پیرامون وی نیست. مامقانی در مورد او چنین آورده که: «عبد الله بن طلحه النهدی امامی مجهول» (مامقانی، بی‌تا، ۹۰/۱). آیت الله خویی در «معجم رجال» در همین راستا چنین آورده که: «جملة من الكتب الرجالية خالية عن ذكره» (خویی، ۱۴۱۳، ۲۴۳/۱۱). آیت الله شیخ جواد تبریزی از فقهای برجسته‌ی معاصر در «الموسوعة الرجالية» که رجال و اسناد کتاب کافی را به تفصیل بررسی کرده چنین آورده که: «عبدالله بن طلحه نهدی که نجاشی و شیخ و برقی نام او را در اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده‌اند. برای عبدالله بن طلحه نهدی ذکری در کتب و روایات یافت نشد» (تبریزی، ۱۴۲۹، ۱۵۵/۷). لذا به دلیل مجهول بودن این راوی، این روایت ضعیف محسوب می‌شود.

اما روایت دوم نیز مرسل است؛ به این معنا که روایت مستقیماً از امام معصوم علیه السلام نقل شده و فاقد سند است. حدیث مرسل چنان که پیشتر نیز اشاره کردیم، طبق دیدگاه مشهور علمای حدیث از زمره اقسام حدیث ضعیف محسوب می‌شود و حجیتی ندارد.

۷- حکم حکومتی؛ مبنای اجرای حبس در زمان تبعید

همان‌گونه که ملاحظه شد فقها و مفسران شیعه در تفسیر (ینفوا من الارض) اتفاق نظر و اجماع داشتند که این عبارت به این معناست که باید فرد محارب از محلی که مرتکب جرم شده به محلی دیگر تبعید شود و در آن محل تحت نظر قرار بگیرد تا با دیگران مراوده و معاشرت نداشته باشد. لذا هیچ موجب شرعی برای صدور حکم حبس مجرد، حبس در زمان اجرای تبعید و یا در دریا انداختن شخص محارب وجود ندارد.^۱

بنابراین این پرسش مطرح می‌شود که آیین‌نامه‌ی «نحوه‌ی اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص نفس و عضو و جرح، دیات، شلاق، تبعید، نفی بلد، اقامت اجباری و منع از اقامت در محل یا محل‌های معین مصوب ۱۳۹۸/۰۳/۲۷ رئیس قوه قضاییه» به استناد کدام دلیل شرعی، حبس محارب در زمان اجرای حکم تبعید را جایز دانسته است؟ با ملاحظه‌ی ماده‌ی ۱۴۳ آیین‌نامه‌ی مذکور، در می‌یابیم که مبنای صدور چنین جوازی، حکم حکومتی مقام معظم رهبری است. در این ماده چنین آمده است: «چنان‌چه امکان جلوگیری از مراوده و معاشرت محکوم با دیگران نباشد، قاضی اجرای احکام کیفری مراتب را جهت اتخاذ تصمیم به دادگاه منعکس می‌نماید تا در اجرای حکم حکومتی مقام معظم رهبری (حبس در تبعید) تصمیم مقتضی اتخاذ کند».

برای تبیین مبنای حکم حکومتی مقرر در ماده‌ی ذکر شده در آیین نامه، ابتدا باید حکم اولیه، ثانویه و حکومتی را تبیین و تحلیل کنیم. با این توضیح که در یک تقسیم‌بندی احکام به اولیه، ثانویه و حکومتی تقسیم می‌شوند (علایی‌نوبین، آل‌رسول، ۱۳۹۳، ۱۳۷). مقصود از حکم اولیه حکمی است که شارع مقدس برای موضوعات معین صرف‌نظر از شرایط و حالاتی که ممکن است روی دهند وضع کرده است مانند وجوب نماز، وجوب حج، حرمت اکل لحم میتة. حکم ثانویه حکمی است که به سبب بروز شرایط و حالاتی مثل تقیه، عسر و حرج، اضطراب و وضع می‌شود و احکام اولیه را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. مثلاً به عنوان یک حکم اولیه اکل لحم میتة حرام است اما در شرایط اضطرابی

۱- استفتائاتی که از مراجع تقلید در این زمینه شده نیز مؤید این دیدگاه می‌باشد. از جمله: آیت الله صافی گلپایگانی: «در حد محارب تبدیل تبعید به حبس و یا بالعکس یعنی تبدیل حبس به تبعید را جایز می‌دانید یا خیر؟ در هیچ‌یک از دو صورت تبدیل نمی‌شود. والله العالم» (صافی گلپایگانی، ۱۳۹۴، ۱۲۲). آیت الله محمد فاضل لنکرانی: «مراد زندانی نمودن نیست بلکه آن‌چه مراد شرع است این است که به مردم ابلاغ شود که با این فرد معامله و رفت و آمد نکنند» (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۹، ۱۴۴/۳ - ۱۴۵).

خداوند حکم تحریم اکل میتة را برداشته است (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ)^۱

اما مقصود از حکم حکومتی فرامینی است که حاکم جامعه‌ی اسلامی برای اجرایی شدن احکام اولیه و ثانویه صادر می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ۲۱۵). یکی از دیگر فقهای معاصر حکم حکومتی را این‌گونه تعریف کرده: «حکمی است که حاکم شرع جامع‌الشرایط در شرایط خاص و استثنایی به طور موقت و با استناد و اتکای به قواعد کلی فقه اعلام می‌کند. البته باید تمام جوانب و مصالح و مفساد گوناگون توسط کارشناسان مربوطه سنجیده و ملاحظه شود و سپس حاکم شرع حکم کند و در حقیقت می‌توان گفت حکم حکومتی متقوم به حاکمیت اسلامی است نه شخص حاکم» (منتظری، بی‌تا، ۱۸۵/۳).

در رابطه با جایگاه حکم حکومتی، برخی از صاحب‌نظران از جمله امام خمینی (ره) حکم حکومتی را از زمره احکام اولیه دانسته‌اند (خمینی، ۱۳۸۹، ۴۵۷/۲۰). اما این دیدگاه خالی از مناقشه نیست. با این توضیح که احکام اولیه، به احکام ثابت امور باتوجه به عناوین اولیه‌ی آن‌ها اطلاق می‌شود، در حالی که احکام حکومتی همان‌طور که ذکر آن رفت احکامی هستند که در راستای اداره‌ی امور جامعه و اجرای احکام الهی صادر می‌شوند و تابع متغیرهای گوناگونی می‌باشند؛ به گونه‌ای که ممکن است با تغییر شرایط و به اقتضای وضعیت جدید این احکام نیز تغییر کنند.

برخی دیگر از صاحب‌نظران از جمله شهید صدر (ره) احکام حکومتی را از سنخ احکام ثانویه دانسته‌اند^۲ (صدر، ۱۳۸۵، ۶۸۶ - ۶۹۱). البته این دیدگاه نیز خالی از مناقشه نیست. زیرا حکم ثانویه از اقسام حکم شرعی است که از جانب شارع مقدس جعل و تشریع شده است، لذا دیدگاه شهید صدر با تعریفی که خود او از حکم شرعی ارائه داده است سازگاری ندارد. شهید صدر حکم شرعی را این‌گونه

۱- سوره مبارکه بقره آیه ۱۷۳

۲- مطابق نظر شهید صدر: «به موجب نص قرآن کریم، حدود قلمروی آزادی (منطقه الفراغ) که اختیارات دولت را مشخص می‌کند، هر عمل تشریعی است که بالطبع، مباح باشد؛ یعنی ولی امر اجازه دارد هر فعالیت و اقدامی که حرمت یا وجوبش، صریحاً اعلام نشده را به عنوان دستور ثانویه، ممنوع و یا واجب‌الاجرا اعلام نماید، از این رو، هر گاه امر مباحی را ممنوع کند، آن عمل مباح حرام می‌گردد، و هرگاه اجرایش را توصیه نماید، واجب می‌شود. البته کارهایی که قانوناً مثل حرمت ربا تحریم شده باشد، قابل تغییر نیست، چنان‌چه کارهایی که اجرای آن‌ها، نظیر اتفاق زوجة، واجب شناخته شده را نیز ولی امر نمی‌تواند تغییر دهد؛ زیرا فرمان ولی امر نباید با فرمان خدا و احکام عمومی تعارض داشته باشد. بنابراین آزادی عمل ولی امر، منحصر به آن دسته از اقدامات و تصمیماتی است که بالطبع مباح اعلام شده باشد».

تعریف کرده: «حکم شرعی عبارت است از قانونی که از طرف خداوند برای تنظیم زندگی انسان صادر شده است، خطاب‌هایی که در قرآن و سنت وجود دارد حکایت از حکم شرعی می‌کند» (صدر، ۱۴۱۸، ۶۱/۱). پرواضح است که حکم حکومتی از جانب حاکم جامعه‌ی اسلامی بنابر مصالح و مقتضیات زمان صادر می‌شود. بنابراین حتی ممکن است در پی صدور چنین حکمی، اجرای حکمی از احکام شرعی (اعم از این که از عناوین اولیه یا ثانویه باشد) به طور موقت متوقف شود.^۱ بنابراین با چنین تفسیری حکم حکومتی را نمی‌توان در زمره‌ی احکام ثانویه نیز دانست.

به نظر می‌رسد دیدگاه صائب در این زمینه آن است که احکام حکومتی در عرض احکام اولیه و ثانویه نیستند، بلکه در طول آن‌ها می‌باشند. زیرا حاکم جامعه‌ی اسلامی اختیار تشریع و قانون‌گذاری به میل خود را ندارد و شارع مقدس تنها خداوند حکیم است. حاکم صرفاً می‌تواند در قالب احکام حکومتی برای اجرایی شدن احکام اولیه و ثانویه فرامینی را صادر کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ۲۱۶). بنابراین می‌توانیم این‌گونه بگوییم که احکام حکومتی صرفاً احکام اجرایی هستند که هرگز خارج از محدوده‌ی احکام اولیه و ثانویه نمی‌باشند.

از آن‌چه گفته شد درمی‌یابیم که حکم حکومتی، حکمی است که حاکم جامعه‌ی اسلامی در راستای اجرای احکام اولیه یا ثانویه صادر می‌کند. تردیدی نیست که یکی از احکام اولیه، وجوب حفظ امنیت جامعه است و قطعاً اگر شرایط لازم برای جلوگیری از مراوده و معاشرت شخص محارب با دیگران در محلی که به آن‌جا تبعید شده وجود نداشته باشد، نظم و امنیت جامعه مختل می‌گردد. لذا حکم حکومتی دایر بر حبس وی در زمان تبعید از این جهت قابل توجیه و موافق با مبانی فقهی می‌باشد.

نتیجه‌گیری

۱- به عنوان مثال امام خمینی (ره) در صحیفه چنین آورده که: «باید عرض کنم حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند» (خمینی، ۱۳۸۹، ۴۵۲).

محاربه یکی از جرایم حدی است که در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده است. قانون‌گذار در ماده‌ی ۲۸۲ این قانون، مجازات محارب را یکی از چهار مجازات اعدام، سلب، قطع دست راست و پای چپ و نفی بلد دانسته و سپس در ماده‌ی ۲۸۳ انتخاب یکی از این چهار کیفر را به اختیار قاضی گذاشته است. در مواردی که قاضی مجازات نفی بلد را برای محارب در نظر بگیرد، به موجب ماده‌ی ۲۸۵ قانون مجازات اسلامی، محارب نباید با دیگران معاشرت، مراوده و رفت و آمد داشته باشد. ماده‌ی ۱۴۳ «آیین‌نامه‌ی نحوه‌ی اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص نفس و عضو و جرح، دیات، شلاق، تبعید، نفی بلد، اقامت اجباری و منع از اقامت در محل یا محل‌های معین مصوب ۱۳۹۸/۰۳/۲۷ رئیس قوه قضاییه» در راستای رعایت حکم مذکور در ماده‌ی ۲۸۵ قانون مجازات اسلامی چنین مقرر داشته است که: «چنان‌چه امکان جلوگیری از مراوده و معاشرت محکوم با دیگران نباشد، قاضی اجرای احکام کیفری مراتب را جهت اتخاذ تصمیم به دادگاه منعکس می‌نماید تا در اجرای حکم حکومتی مقام معظم رهبری (حبس در تبعید) تصمیم مقتضی اتخاذ کند». با این وجود در مبنای شرعی حبس کردن مرتکب محاربه در زمان اجرای حکم تبعید ابهام وجود دارد.

عبارت (ینفوا من الارض) در آیه‌ی ۳۳ سوره مائده که مبنای شرعی مجازات مرتکب محاربه می‌باشد، در کلام مفسران و فقهای شیعه و سنی در چهار معنا به کار رفته است: ۱- تبعید از شهری به شهر دیگر؛ ۲- تبعید از شهری به شهر دیگر و حبس کردن مرتکب در شهری که به آن تبعید شده است؛ ۳- حبس مرتکب؛ ۴- به دریا انداختن مرتکب. بررسی دقیق روایات موجود و نظر مفسران و فقها نشان می‌دهد که نظر اقوی در بین این چهار نظر، آن است که نفی به معنای تبعید محارب از شهری که در آن مرتکب جرم شده به شهری دیگر می‌باشد. این معنا از مسلمات فقه شیعه است و از زمره موضوعاتی است که از پشتوانه‌ی روایات صحیح و اجماع فقها برخوردار است.

از سوی دیگر با توجه به این که ماهیت مجازات نفی بلد، حد بوده و نه تعزیر و حد مجازاتی است که موجب، نوع، میزان و کیفیت اجرای آن توسط شارع مقدس تعیین گردیده است، بنابراین دادگاه صالح نمی‌تواند در مرحله‌ی صدور حکم راساً مجازات نفی بلد را به حبس در تبعید تبدیل نماید.

با این وجود به جهت این که امکان جلوگیری از مراوده و معاشرت محکوم به تبعید وجود نداشته

و این موضوع با نظم و امنیت جامعه که حفظ آن یکی از احکام اولیه می‌باشد در تعارض است، بنابراین در این فرض دادگاه می‌تواند بنا به تقاضای قاضی اجرای احکام کیفری و بر مبنای حکم حکومتی، مجازات تبعید را به حبس در تبعید تبدیل نماید.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین بن موسی (۱۴۱۳). من لایحضره الفقیه. ج ۴، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۳- ابن زهره، حمزه بن علی حسینی (۱۴۱۷). غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع. قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
- ۴- ابن عابدین، محمدامین بن عمر بن عبدالعزیز عابدین دمشقی الحنفی (۱۴۱۲). رد المحتار علی الدر المختار. ج ۵، بیروت: دارالفکر.
- ۵- ابو مالک، کمال ابن السید سالم (۲۰۰۳). صحیح فقه السنه وأدلته و توضیح مذاهب الأئمة. مع تعلیقات فقیهه معاصره فضیله الشیخ عبدالعزیز بن باز و فضیله الشیخ محمد بن صالح العثیمین، ج ۴، قاهره: المكتبة التوفیقیة.
- ۶- آلوسی، محمود ابن عبدالله (۱۴۱۵). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون.
- ۷- بصری، احمد بن عبدالرضا (۱۴۲۲). فائق المقال فی الحدیث و الرجال. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.
- ۸- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸). انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر البیضاوی). ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۹- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی (۱۳۹۴). مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور (کیفری) بهار ۱۳۹۲. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- ۱۰- تبریزی، جواد (۱۴۲۹). الموسوعة الرجالية. ج ۷، قم: دار الصدیقة الشهیده (سلام الله علیها).
- ۱۱- ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲). الكشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبی. ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث

العربی.

- ۱۲- جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵). احکام القرآن (جصاص). ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۳- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۷). الرجال. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث.
- ۱۴- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). وسائل الشیعة. ج ۲۸، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- ۱۵- حلبی، ابو الصلاح تقی الدین بن نجم الدین (۱۴۰۳). الکافی فی الفقه. اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
- ۱۶- حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۰۲). رجال العلامة الحلّی. مصحح محمدصادق بحر العلوم، قم: الشریف الرضی.
- ۱۷- حلّی، مقداد بن عبد الله سیوری (بی تا). کنز العرفان فی فقه القرآن. ترجمه عبد الرحیم عقیقی بخشایشی، ج ۲، قم: پاساژ قدس.
- ۱۸- حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۱۲). نکت النهایة. ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۹- حلّی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵). الجامع للشرائع. قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیة.
- ۲۰- خمینی، روح الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. ج ۲۰، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ۲۱- خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۳). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة. ج ۱۱، [بی جا] - [بی نا].
- ۲۲- دره، محمد علی طه (۱۴۳۰). تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه. ج ۳، بیروت: دار ابن کثیر.
- ۲۳- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی (۱۴۰۸). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. ج ۶، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- ۲۴- زرکلی، خیرالدین بن محمود بن محمد (۱۹۸۰). الأعلام: قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین. ج ۷، بیروت: دار العلم للملایین.
- ۲۵- سید سابق (۱۳۹۷). فقه السنه. ج ۲، بیروت: دارالکتاب العربی.
- ۲۶- شاکر اشتیجه، محمد حسین؛ روستایی صدرآبادی، حمید (۱۴۰۰). کاوشی در شیوهی اجرای مجازاتهای محارب و همسان سازی چگونگی انتخاب مجازات تربیتی با تأخیری. مجله پژوهشهای فقهی، دوره ۱۷، شماره ۳، صص ۷۷۱-۸۰۰.
- ۲۷- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی (۱۴۱۳). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرایع الإسلام. ج ۱۵، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.

- ۲۸- صافی گلپایگانی، لطف اله (۱۳۹۴). آیین قضاوت در اسلام. قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی.
- ۲۹- صدر، محمدباقر (۱۳۸۵). اقتصادنا. محقق مکتبه الاعلام الاسلامی، قم: موسسه بوستان کتاب.
- ۳۰- صدر، محمدباقر (۱۴۱۸). دروس فی علم الأصول. ج ۱، قم: انتشارات اسلامی.
- ۳۱- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان. ترجمه محمدباقر موسوی، ج ۵، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۳۲- طبرانی، سلیمان بن احمد (۲۰۰۸). التفسیر الکبیر (تفسیر القرآن العظیم). ج ۲، اردن: دارالکتاب الثقافی.
- ۳۳- طبرسی، فضل بن حسن (بی‌تا). ترجمه تفسیر مجمع‌البیان. ترجمه محمد مفتاح و دیگران، ج ۷، تهران: فراهانی.
- ۳۴- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). جامع‌البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری). ج ۶، بیروت: دارالمعرفه.
- ۳۵- طبسی، نجم‌الدین (۱۳۸۷). حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- ۳۶- طنطاوی، محمد سید (۱۹۹۷). التفسیر الوسیط للقرآن الکریم. ج ۳، قاهره: نهضة مصر.
- ۳۷- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۹۰). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۳۸- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷). الخلاف. ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۳۹- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الإمامیه. ج ۸، تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
- ۴۰- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۰). النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی. بیروت: دارالکتاب العربی.
- ۴۱- علایی‌نوبین، فروزان؛ آل‌رسول، سوسن (۱۳۹۳). بازپژوهی رویکردهای فقهی در مباحث کنترل جمعیت و تنظیم خانواده. فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال ۱۱، شماره ۳۸، صص ۱۵۶-۱۳۵.
- ۴۲- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰). تفسیرالعیاشی. محقق و مصحح هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، تهران: المطبعة العلمیه.
- ۴۳- فرح‌زادی، علی اکبر؛ رحمتی، محمد، ثابت سروسستانی، محمد امین (۱۳۹۱). بررسی جرم محاربه از منظر فقه امامیه و مذاهب اربعه. مجله حقوق جزا و سیاست جنایی، سال ۱، شماره ۲، صص ۹۳-۱۱۲.
- ۴۴- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴). الجامع لأحكام القرآن. ج ۶، تهران: ناصرخسرو.

- ۴۵- کشی، محمد بن عمر (بی‌تا). اختیار معرفه الرجال. مصحح محمدباقر بن محمد میرداماد، خلاصه‌کننده محمد بن حسن طوسی، محقق مهدی رجایی، قم: موسسه آل‌البيت (عليهم‌السلام) لإحياء التراث.
- ۴۶- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی (ط - الإسلامية). ج ۷، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- ۴۷- مامقانی، عبدالله (بی‌تا). تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی). ج ۱، [بی‌جا] - [بی‌نا].
- ۴۸- مامقانی، عبدالله (۱۴۳۱). تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحديث). ج ۵، قم: موسسه آل‌البيت (عليهم‌السلام) لإحياء التراث.
- ۴۹- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۲۰). الوجیزه فی الرجال. تهران: همایش بزرگداشت علامه مجلسی، دبیرخانه، بخش انتشارات.
- ۵۰- مرتضی، بسام (۱۴۲۶). زبدة المقال من معجم الرجال. ج ۱، بیروت: دار المحجّه البيضاء.
- ۵۱- مرعی، حسین عبدالله (۱۴۱۷). منتهی المقال فی الدرايه و الرجال. بیروت: موسسه العروة الوثقی.
- ۵۲- معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه (۱۳۸۹). مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری. ج ۳، تهران: جنگل.
- ۵۳- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷). دائرة المعارف فقه مقارن. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- ۵۴- منتظری، حسینعلی (بی‌تا). رساله استفتاءات. ج ۳، قم: بی‌نا.
- ۵۵- موسوی سبزواری، عبدالاعلی (۱۴۰۹). مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن (سبزواری). ج ۱۱، بی‌جا: دفتر سماحه آیت الله العظمی السبزواری.
- ۵۶- میرزایی، محمد؛ رضوان طلب، محمدرضا (۱۴۰۲). ضابطه‌مندی اجرای قاعده درأ در سیاست جنایی اسلام. فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، دوره ۱۹، شماره ۷۳، ص ۲۴۵-۲۶۶.
- ۵۷- نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵). رجال النجاشی. محقق موسی شبیری زنجانی، قم: جماعه المدرسين فی الحوزة العلمیه بقم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ۵۸- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام. ج ۴۱، بیروت: دار احیاءالتراث العربی.
- ۵۹- نمازی شاهرودی، علی (۱۴۱۴). مستدرکات علم رجال الحديث. ج ۵، تهران: فرزند مولف.